

فلسفه فرهنگ

از هر در تا نیچه

محمد مهدی اردبیلی



ششمین شماره مرآت از مطالعات فلسفی

برنام پروردگار یکتا

فلسفه فرهنگ: از هردر تا نیچه

محمد مهدی اردبیلی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۴۰۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فروشگاه کتاب: خیابان کریم‌خان‌زند، بین قرنی و ایرانشهر، پلاک ۱۷۶ تلفن: ۸۳۱۷۱۹۲

فلسفه فرهنگ: از هردر تا نیچه

مؤلف: محمدمهدی اردبیلی

مدیر انتشارات: یدالله رفیعی

مدیر تولید و نظارت: سیدمحمدحسین محمدی

صفحه‌آرا: جابر شیخ محمدی

مسئول فنی: عرفان بهار دوست

چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: گام اول

قیمت: ۴۶۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

سرشناسه: اردبیلی، محمدمهدی، ۱۳۶۱-

عنوان و نام پدیدآور: فلسفه فرهنگ: از هردر تا نیچه / محمدمهدی اردبیلی.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۰۹ص.

شابک: 978-622-7689-06-8

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: فلسفه جدید -- نقد و تفسیر

موضوع: Philosophy, Modern -- Criticism and interpretation

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شناسه افزوده: Institute for Humanities and Cultural Studies

رده بندی کنگره: BV۹۸

رده بندی دیویی: ۱۹۰

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۰۳۷۸۴

وضعیت رکورد: فیپا

تقدیم به مسعود حسینی

به پاس دوستی

فهرست

۹	درآمدی بر کتاب فلسفه فرهنگ: از هردر تا نیچه / علی اصغر مصلح
۱۳	پیشگفتار
	فصل ۱: هردر و ظهور فلسفه فرهنگ
۱۹	مقدمه
۲۲	بستروزمینه فکری هردر
۲۶	هردر و فرهنگ
۲۶	۱. تعریف فرهنگ
۳۰	۲. اصالت فرهنگ
۳۵	۳. کثرت‌گرایی فرهنگی
۴۲	۴. مفهوم نیرو: وحدت در عین کثرت
۴۸	۵. اتهام نسبی‌گرایی
۵۰	۶. نبرد با روشنگری
۵۳	۷. فرهنگ در مقام موجود زنده: ارگانیسم درونزای فرهنگی
۵۶	۸. هردر، محافظه‌کار یا رادیکال
۵۸	تاثیرات فلسفه فرهنگ هردر
۶۲	نتیجه‌گیری

فصل ۲: تمایز معنای فرهنگ در نقدهای سه گانه کانت

۶۳	مقدمه
۶۴	معنای فرهنگ
۶۷	فرهنگ و نقدهای سه گانه
۷۹	نتیجه گیری

فصل ۳: بیلدونگ از نظر هگل

۸۳	مقدمه
۸۵	مواجهه هگلی با بیلدونگ
۸۹	روح از خود بیگانه: بیلدونگ
۹۲	بیلدونگ در مقام فرهنگ روحانی
۹۷	نتیجه گیری: بیلدونگ در مقام جامع و رافع اضداد

فصل ۴: بیلدونگ: ریشه ها، کارکردها و امکانات

۱۰۱	مقدمه
۱۰۲	ایده بیلدونگ
۱۰۳	گام اول: واژه بیلدونگ
۱۰۴	گام دوم: منشاء واژه بیلدونگ
۱۰۵	گام سوم: کارکردهای مختلف اصطلاح بیلدونگ
۱۰۸	گام چهارم: شبکه مفهومی تقارن ها و تقابل ها
۱۱۲	گام پنجم: معانی مختلف اصطلاح بیلدونگ
۱۱۳	گام ششم: بیلدونگ در فضای فکری - فرهنگی قرن هجدهم آلمان
۱۱۵	گام هفتم: مواجهه با تعارض؛ فرصت ها و تهدیدهای بیلدونگ

فصل ۵: زمانهٔ اعلامِ مرگِ خدا

- ۱۱۹ نیچه؛ مواجهه با ریشه‌های جهانِ معاصر
- ۱۲۵ یک تذکر: بحران نیچه‌پژوهی
- ۱۲۹ حقیقت علیه حقیقت
- ۱۳۵ علیه دوجهانیت و ثبات حقیقت
- ۱۳۷ ۱. علیه آن جهان
- ۱۳۹ ۲. علیه ذات‌گرایی
- ۱۴۱ ۳. علیه ثبات
- ۱۴۳ ماجرای مرگِ خدا
- ۱۴۴ ۱. سطح باورمندی
- ۱۴۹ ۲. سرخوشی ناشی از مرگِ خدا
- ۱۵۲ ۳. مرثیه‌ای بر مرگِ خدا

فصل ۶: نیچه و فلسفهٔ فرهنگ

- ۱۶۵ اصطلاح فرهنگ
- ۱۶۷ عصر طلایی: معنای ایجابی فرهنگ
- ۱۷۲ عصر ما: فرهنگ در معنای منفی
- ۱۷۹ نیست‌انگاری‌ای بر ضدِ نیست‌انگاری

موخره: نیچه و پست‌مدرنیسم

- ۱۸۷ معنای پست‌مدرنیسم
- ۱۹۰ نیچه در مقامِ مرز
- ۱۹۷ منابع

درآمدی بر کتاب فلسفه فرهنگ: از هر در تا نیچه

تاریخ ایران در دوره مدرن، به گونه‌ای رقم خورده است که ما باید به «فرهنگ» به عنوان موضوعی مهم پردازیم. برای اشاره به «ایران»، عنوان «فرهنگ» هنوز دقیق‌تر و درست‌تر از دیگر عناوین است. ایران واحدی سیاسی-اجتماعی و یک ملت نیز هست. اما تحولات گذشته و جاری به گونه‌ای رقم خورده است که مرزهای ایران را بهتر است با تکیه بر مفهوم «فرهنگ» ترسیم کنیم. با فرهنگ به لایه‌های بیشتری از زندگی ایرانیان اشاره می‌کنیم. به علاوه، با این گونه نگاه، دگرگونی‌های گذشته و جاری در زندگی ایرانیان را بهتر می‌بینیم. البته در هر حال از پیچیدگی مفاهیم و اصطلاحات متداول در این قلمرو و کاستی این گونه تعبیر آگاهی داریم، اما در این گونه کوشش‌ها ملاکِ درستی راهی که برای پژوهش انتخاب کرده‌ایم، میزان شمول تحلیل و توصیف‌ها، و کارایی آنها برای گفتگو و مفاهمه و احیاناً تحلیل و تجویز است. طرح موضوع «فلسفه فرهنگ» در ایران، برخاسته از دغدغه فهم درست است. برای گفتگو درباره ایران می‌توانیم آن را یک «فرهنگ» بنامیم. اما کسی که با فلسفه آشناست، در کاربرد این عنوان هم با پرسش‌هایی فلسفی روبرو می‌شود. «فرهنگ» چیست؟ هستی و مایه قوام آن چیست؟ این گونه تأملات درباره فرهنگ از کی و کجا آغاز شده است؟ فرهنگ چه تطوراتی داشته و چه نسبتی با مقولات دیگر مانند طبیعت و قدرت و تفکر دارد؟ این گونه پرسش‌ها ما را وارد میدانی وسیع می‌کند.

میدانی که در آن بسیاری از موضوعات متداول نظری - فلسفی و اجتماعی - ارزشی - اعتقادی از مناظر دیگری صورت بندی می شوند.

«فلسفه فرهنگ» شاخه‌ای از تفکر فلسفی مدرن است که می‌تواند پایه‌ای برای طرح مهمترین مسائل زندگی قرار گیرد. یکی از مزیت‌های فلسفه فرهنگ پیوند خوردن وجوه نظری و عملی، و موضوعات خرد و کلان با یکدیگر است. از سوی دیگر، وجه توصیفی و منتقدانه فلسفه فرهنگ، آن را به شاخه‌ای از فلسفه تبدیل می‌کند که دغدغه اصلاح دارد. سیال بودن و گستردگی دامنه اطلاق «فرهنگ» ظرفیتی ویژه به این اصطلاح داده است که بر توانایی متفکر برای بحث در کلان‌ترین مقولات می‌افزاید و البته گاهی رهن است و باعث خلط و لغزش می‌شود. به هر حال، برای ما که در زمان معاصریش از گذشته نیازمند گفتگوی معطوف به مفاهیم هستیم، «فلسفه فرهنگ» امکانی اساسی است.

کتاب *فلسفه فرهنگ* که به قلم راقم این سطور در سال ۱۳۹۳ لباس طبع بر تن کرد، تجربه‌ای قابل توجه بود. این کتاب در طول چند سال گذشته، به وسیله گروه‌های مختلف خواننده شده و واکنش‌های متفاوتی را برانگیخت. این واکنش‌ها برای کسانی که مطالب کتاب را پراهمیت می‌دانند، دلیلی بر توجه بیشتر و جزئی‌تر به محتوای کتاب است. کتاب در ایران و در فضای فکری‌ای منتشر شد که عنوان فرهنگ در محافل مختلف، به صورت‌های متفاوت و متعارضی به کار می‌رود. از کسانی که عنوان فرهنگ را به کار می‌برند تا فضایی بازتر از سیاست، برای فکر و تحلیل و نقد فراهم کنند، تا کسانی که فرهنگ و فرهنگ‌شناسی را مقدمه‌ای برای مدیریت و سیاست‌گذاری و مهندسی و فرمان‌دهی تلقی می‌کنند. در چنین فضایی فلسفه فرهنگ چه می‌تواند باشد؟ «فلسفه فرهنگ» در بهترین حالت باید بتواند همه علاقمندان به فرهنگ و کسانی را که به هر قصد این عنوان را به کار می‌برند، قانع کند که

پیش از اعمال هرگونه اراده در زندگی مردم، ابتدا درباره هستی و چیستی «فرهنگ» بیندیشند. این قدیمی‌ترین وظیفه‌ای است که فلسفه برای خود قائل بوده است. به همین جهت شأن اول فلسفه، شأن گفتگویی است و فیلسوفان بیش از دیگران زمینه گفتگو درباره سیاست و دین و هنر و اخلاق و دیگر مقولات را فراهم کرده‌اند. اگر چنین باشد، در این زمینه هم باید از فلسفه انتظار داشت که زمینه گفتگوی دقیق‌تر و مربوط‌تر درباره فرهنگ را فراهم سازد. و باز به همین جهت خطاست که فلسفه فرهنگ را مقدمه‌ای یا ابزاری برای دیگر مقاصد قرار دهیم. اگر این گونه به فلسفه فرهنگ نظر کنیم، ثمرات گرانبه‌ای آن به تدریج آشکار می‌شود. با این شیوه تفکر فلسفی بسیاری از مقولات و بخش‌های زندگی به هم پیوند می‌خورند. در این فضا خود فلسفه و نحوه برآمدن آن از درون زندگی مورد تأمل قرار می‌گیرد، و مقولاتی چون هنر و اسطوره و دین و سیاست و اخلاق و زبان در نسبت با یکدیگر اندیشیدنی می‌شوند. میراث‌های اقوام در نسبت با یکدیگر قابل بحث و پژوهش می‌شود، نحوه‌تطور و گسترش عناصر زندگی یک قوم قابل بحث می‌شود، نسبت انسان با طبیعت و آفریده‌های خویش به اندیشه درمی‌آید، انسان به مثابه موجودی آفریننده در کانون توجه قرار می‌گیرد و توان نقد و ارزیابی آنچه می‌آفریند، تقویت می‌شود و بالاخره زمینه بحث درباره اکنون و آینده و امکانات متکثرپیش‌رو فراهم می‌شود.

یکی از وجوه اهمیت فلسفه فرهنگ برای دنیای امروز، فراهم نمودن تمهیدات گفتگوی ثمربخش درباره مسائل و معضلات جهان معاصر است. اگر بتوان برای فلسفه فرهنگ اهداف و مقاصدی بیرونی برشمرد، این مهم‌ترین هدف است که البته ریشه در ویژگی هرگونه تفکر فلسفی دارد. اگر نگاه ابزاری به فلسفه فرهنگ بزرگترین خطا باشد، نگاه گفتگویی به این شاخه از فلسفه، درست‌ترین و پربارترین شیوه رویارویی با آن است. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که با معضلات و تهدیدهای بزرگی روبروست. با تکثر ملل و

فرهنگ‌ها، یکی از نیازهای مبرم، فراهم شدن شرایط گفتگو و قرار گرفتن در مسیر هم‌گرایی است. باید همه مردم جهان درباره آینده زمین، شیوه‌های همزیستی، آینده علم و تکنولوژی، آینده انسان و حتی آینده خود فرهنگ فکر کنند و دغدغه‌های شان را به صورتی قابل فهم با دیگران به اشتراک گذارند. فلسفه فرهنگ بیش از دیگر شاخه‌های پژوهش زمینه چنین گفتگوهایی را فراهم می‌سازد.

بعد از انتشار کتاب *فلسفه فرهنگ*، پژوهش‌های متفرضی در دانشگاه‌ها و محافل علمی صورت گرفته است. مباحثی درباره کلیت این موضوع یا بخش‌های مختلف آن، در قالب کتاب و رساله دانشجویی و مقاله منتشر شده است. در همین مسیر دوست و همکار گرامی ام جناب دکتر محمد مهدی اردبیلی، کاری اساسی را شروع کرد. ایشان با تمرکز بر تاریخ فلسفه دوران مدرن، نحوه شکل‌گیری مهمترین رشته بحث‌ها درباره فرهنگ را دنبال کرد. اهمیت کار ایشان، تکیه بر مهمترین آثار فیلسوفان دوران ساز است. ما به واسطه پژوهش ایشان ادبیاتی غنی‌تر برای تفکر فلسفی درباره فرهنگ و عناصر آن در دست خواهیم داشت. امیدوارم به مدد متفکران جوان این سرزمین هر چه می‌گذرد بیش از گذشته، زمین و خانه فرهنگ خود را بشناسیم و در درک نسبت این فرهنگ با سایر فرهنگ‌ها تواناتر شویم. بر تارک فرهنگ ما واژه «خرد» را نوشته‌اند، همان که فردوسی بزرگ رهنما و رهگشا و بهترین داده ایزد معرفی کرد. امیدوارم در فراز و نشیب‌های تاریخ فرهنگ خود، بازگشت دائمی به خرد را فراموش نکنیم.

علی اصغر مصلح

آذر ماه ۱۳۹۹

پیشگفتار

اگر فلسفه را در معنای کهن‌اش، با اغماض، علمی بدانیم که «دربارهٔ اصل‌ها و علت‌های نخستین پژوهش می‌کند» (ارسطو ۱۳۹۷: ۸)، پس ژرف‌ترین پرسش از فرهنگ که در عین حال، تمام پرسش دیگر را نیز در خود جای داده و رفع می‌کند، پرسش از فلسفهٔ فرهنگ است؟ در یک کلام، معنای بنیادی فرهنگ را پیش از همه باید در فلسفهٔ فرهنگ جست؛ دقیقاً به همان نحو که معنای عدد نه در حوزهٔ ریاضیات بلکه در فلسفهٔ ریاضیات، یا معنای جسم، نه در فیزیک بلکه در فلسفهٔ فیزیک، طرح می‌شود. در این معنا، پژوهش حاضر خود را ذیل آنچه امروز به مطالعات فرهنگی مشهور است، جای نمی‌دهد و هرچند به حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سرک خواهد کشید، اما دستکم نقطهٔ عزیمت و مبنای خود را فلسفه، و به طور مشخص، متافیزیک، تعیین کرده است. هرچند کونرزمان، ساده‌انگارانه، فلسفهٔ فرهنگ را «واکاوی دقیق جهان کرانمند برساختهٔ انسان‌ها یا همان فرهنگ» (Konersmann 2009: 70) تعریف می‌کند، اما باید توجه داشت که تفاوت فلسفهٔ فرهنگ و نظریات فرهنگی یا مطالعات فرهنگی در این است که این واکاوی در سطح متافیزیکی و فلسفی انجام می‌پذیرد. اگر فلسفه را «علم به مبادی» بدانیم، فلسفهٔ فرهنگ، علم به مبادی متافیزیکی برسازندهٔ فرهنگ و تامل در باب آنهاست. در این خصوص دست سنت فکری «ما» خالی است. هرچند در تاریخ تفکر و ادبیات فارسی سخن از فرهنگ و اندیشیدن به آن به کرات مطرح شده است، و نیز در ساحتی

نظری‌تر متفکرانی همچون فارابی، بیرونی، و به ویژه ابن خلدون مباحثی را درباره فرهنگ مطرح کرده‌اند، اما هیچ‌گاه دانشی منسجم و مدون به مبانی نظری و معرفتی فرهنگ نپرداخته است که بتوان از آن تحت عنوان پیشینه «فلسفه فرهنگ ما» یاد کرد. به همین دلیل گام نخست درک ریشه‌های فرهنگ و دلالت‌های متافیزیکی آن، بررسی تجربه تکوین فلسفه فرهنگ در مغرب‌زمین است که اخیراً ذیل رشته جدیدالتاسیس «فلسفه فرهنگ» (Kulturphilosophie) ساماندهی شده است. این که چگونه می‌توان از بطن این مواجهه و درک فلسفه فرهنگ در خاستگاه‌های غربی‌اش به فلسفه فرهنگ «ما» رسید، البته ذیل رسالت این تحقیق نمی‌گنجد، هرچند امید است که این تحقیق روزی بتواند به رهپویان چنان رسالت خطیری نیز اندک یاری‌ای برساند.

علاوه بر این، هرچند اندیشیدن به فرهنگ به یونان باستان بازمی‌گردد، اما آنچه امروز به عنوان فلسفه فرهنگ شناخته شده است، بیشتر تحت تاثیر نظرورزی‌های متفکران آلمانی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی است. برداشت مدرن از فرهنگ در همین دوره شکل می‌گیرد و تحلیل نسبت تاریخی و مفهومی میان مفاهیم کولتور (Kultur) و بیلدونگ (Bildung) در فهم مبانی فلسفه فرهنگ نقشی حائز اهمیت ایفا می‌کند. دو چهره کلیدی موثر در خلق و پیشبرد فلسفه فرهنگ در آن زمان، یعنی نیمه دوم قرن هجدهم تا نیمه نخست قرن نوزدهم، در عین توجه به فاصله و اختلافات فکری و نظری‌شان، هردر و هگل بودند. علی‌رغم اندیشه‌های روسو، دیدرو، ولتر، ویکو، لایب‌نیتس و دیگران، هردر نخستین متفکری است که برای فرهنگ جایگاه و معنایی متافیزیکی و فلسفی قایل شد. او حتی انسان را موجودی ذاتاً فرهنگی معرفی کرد و برای پیوند زدن نظری نسبت انسان و فرهنگ بر نقش و کارکرد لوگوس تاکید ورزید. از سوی دیگر، در حدود نیم قرن بعد، فلسفه فرهنگ در اندیشه‌های هگل به

اوج خود می‌رسد. هگل سرفصلی از نخستین کتاب بزرگ خود، *پدیدارشناسی روح* (۱۸۰۷)، را به فرهنگ (بیلدونگ) اختصاص می‌دهد و در طول حیات فکری خود به کرات به تحلیل معانی و کارکردهای مختلف ایده فرهنگ بازمی‌گردد و آن را با ایده اخلاق عرفی - اجتماعی (Sittlichkeit) پیوند می‌زند و حتی به سطح روح (Geist) برمی‌کشد. پس هدف پژوهش حاضر، از یک سو، ترسیم طرحی سه‌بخشی از گذار از فلسفه فرهنگ هررد به هگل و ارائه تحلیلی مدون در خصوص معنای فلسفه فرهنگ در نخستین گام‌های آن است.

از سوی دیگر، این تحقیق بناست تا گامی فراتر بردارد و پس از گذار از مواجهه فیلسوفان مدرن با فرهنگ (و در اوج آنها هگل)، به نخستین دقایق فروپاشی این نگاه مدرن نزد نیچه بپردازد. تحلیل فرهنگ نزد نیچه از این جهت حائز اهمیت بالایی است که امکان مواجهه ما را با جهان معاصرمان فراهم می‌آورد. از این رو، با توجه به اهمیت نیچه در این تحقیق، پیش از ورود به بحث از فلسفه فرهنگ نزد نیچه (فصل ششم)، فصلی به مبانی فکری او، تا آنجا که برای پیشبرد این تحقیق ضروری است، به ویژه مسئله مرگ خدا و نسبتش با فلسفه و زمانه پست مدرن اختصاص یافته است.

اما پیش از هر چیز، اجازه دهید در همین ابتدا، نقطه عزیمت این تحقیق را خود امکان ایده فلسفه فرهنگ بدانیم. فلسفه فرهنگ چگونه ممکن می‌شود؟ آیا می‌توان به فرهنگ به منزله مفهومی فلسفی اندیشید و برای آن جوهریت و فعلیت قایل شد؟ مبانی فلسفه فرهنگ چیست؟ نخستین مواجهه مدرن متافیزیک با فلسفه فرهنگ چگونه شکل گرفت؟ آیا بر این اساس، از طریق بازاندیشی در مبانی نظری، می‌توان تعریفی تازه از خود «فرهنگ» به دست داد؟ این بازاندیشی چه ثمرات و تبعاتی در پی خواهد داشت؟ تحقیق حاضر به دنبال پاسخگویی به پرسش‌های فوق از رهگذر تحلیل نظرورزی‌های هررد، و سپس کانت و هگل، در خصوص ایده فرهنگ است. در این مسیر، برای ورود

به تجربه جهانی «فلسفه فرهنگ»، به ویژه آغازگاه آن در فلسفه آلمانی، به نخستین تبلور فلسفه فرهنگ نزد هردر پرداخته می‌شود و به کمک آن، به تکوین و پیشروی فلسفه فرهنگ نزد معاصران او، به ویژه کانت، و نهایتاً به چگونگی برکشیده شدن آن به مهم‌ترین موضوع فلسفه در قالب روح نزد هگل اشاره خواهد شد. لذا علت اصلی اینکه این تحقیق مشخصاً روی چهار متفکر آلمانی مذکور (هردر، کانت، هگل و نیچه) تمرکز کرده است، نه از روی تصادف یا دلخواه، بلکه ناشی از تجربه تاریخی - مفهومی تکوین خود «فلسفه فرهنگ» در معنای متاخر آن است.

با توجه به توضیحات فوق، فصل نخست بر اساس ترتیب تاریخی و مفهومی بحث، به ظهور فلسفه فرهنگ نزد هردر اختصاص خواهد یافت و فصل دوم، به فلسفه فرهنگ نزد کانت خواهد پرداخت. به منظور اجتناب از تکرار مکررات، با توجه به پیشینه‌های موجود، این فصل مشخصاً بر تمایز معنای فرهنگ در نقدهای سه‌گانه کانت متمرکز خواهد شد. این دو فصل، تمهیداتی را فراهم می‌آورند تا به کمک آن، فصل سوم به مفهوم بیلدونگ نزد هگل اختصاص یابد و ذیل آن «فلسفه فرهنگ هگل» مورد تحلیل و تفسیر قرار گیرد. در نهایت، فصل چهارم، نه تنها به عنوان نوعی نتیجه‌گیری مباحث پیش‌گفته، بلکه به منظور ایجاد بستری برای فصول انتهایی، به خود معنای فرهنگ و تجلی نوظهور آن در آلمان قرن هجدهم و نوزدهم، یعنی مفهوم بیلدونگ (Bildung) خواهد پرداخت و ریشه‌ها، کارکردها و امکانات آن را در زمینه فکری - فلسفی‌اش مورد بررسی قرار خواهد داد. با تکیه بر این مقدمات، فصل آخر به فلسفه فرهنگ نیچه اختصاص دارد. اما همان‌گونه که اشاره شد، پیش از آن، فصل پنجم و برتیین و بازنمایی مبانی فلسفی اندیشه نیچه، و به ویژه درکش از زمانه خویش در پرتوایده «مرگ خدا»، متمرکز خواهد شد. در نهایت، فصل ششم و پایانی، به دلالت‌ها و معانی چندگانه فرهنگ نزد نیچه

خواهد پرداخت. این فصل همچنین علاوه بر تبیین هدف اصلی خود (فلسفه فرهنگ نزد نیچه)، مقدماتی را برای پژوهش‌های آینده (فلسفه فرهنگ در جهان معاصر) فراهم خواهد کرد که نگارنده امیدوار است بخت و همت به انجام رساندنشان را در آینده‌ای نه‌چندان دور داشته باشد.

همچنین لازم به ذکر است که در طول دوره بیش از ۳ ساله نگارش این تحقیق، بنا به ماهیت موضوع و تعهدات پژوهشی نگارنده، بخش‌هایی از آن در نگارش و آماده‌سازی برخی مقالات منتشرشده به کار رفته‌اند. از آن جمله می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد: ۱. «هردر و ظهور فلسفه فرهنگ» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های فلسفی (دانشگاه تبریز)، ۲. «تبیین کثرت‌گرایی فرهنگی در پرتو فلسفه فرهنگ هردر» در: فصلنامه علمی-پژوهشی غرب‌شناسی بنیادین (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، ۳. «معنای فرهنگ (Bildung و Kultur) در فلسفه نقادی کانت» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی هستی‌و‌شناخت (دانشگاه مفید)، ۴. «بیلدونگ از نظر هگل» در کتاب مجموعه مقالات فلسفه دانشگاه (پژوهشکده مطالعات اجتماعی)، ۵. «بیلدونگ: ریشه‌ها، کارکردها و دلالت‌ها» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی متافیزیک (دانشگاه اصفهان)، ۶. «مواجهه نیچه با حقیقت: مقدمه‌ای بر یک وحدت‌انگاری ایدئالیستی پویشی»، در دوفصلنامه علمی-پژوهشی حکمت و فلسفه (دانشگاه علامه طباطبایی)، ۷. «مرگ خدای نیچه: اعلامیه‌ای سرخوشانه یا مرثیه‌ای سوگوارانه؟» در دوفصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه دین (دانشگاه امام صادق)، ۸. «نیچه: فیلسوف فرهنگ یا ضد فرهنگ؟» در دوفصلنامه پژوهش‌های فلسفی (دانشگاه تبریز).

در انتها لازم است قدردان دوستان و همراهمانی باشم که به پیشبرد این تحقیق در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی یاری رساندند. از آقایان دکتر آیدین کیخایی، دکتر محمدتقی طباطبایی، دکتر علیرضا منصور، دکتر

احمد علی حیدری، دکتر علی مرادخانی و دکتر محمد اصغری سپاسگزارم که متن را به دقت مطالعه کردند و نکات مفیدی را جهت رفع پاره‌ای ایرادات و بهبود کار متذکر شدند. و به ویژه، از دکتر علی اصغر مصلح کمال قدردانی را دارم که امکان به انجام رساندن این پروژه را فراهم آورد و مقدمه‌ای مختصر بر ابتدای آن افزود. روشن است که جدی‌ترین گام‌ها در حوزه معرفی و بازخوانی فلسفه فرهنگ در زبان فارسی تاکنون، از سوی ایشان برداشته شده است و هر چند پژوهشی در حوزه فلسفه فرهنگ در زبان فارسی نیازمند گفتگوی، هر چند انتقادی، با دستاوردهای پژوهشی ایشان، به ویژه کتاب *فلسفه فرهنگ*، است. مفتخرم اعلام کنم که تحقیق حاضر نیز ذیل حمایت‌ها و راهنمایی‌های ایشان به انجام رسیده است. و البته امیدوارم دیگران با خود این تحقیق، در مقام دستکم یک گام در حوزه فهم فارسی فلسفه فرهنگ، ژرف‌اندیشانه و نقادانه مواجه شوند و از آن فراتر روند.

محمد مهدی اردبیلی

مردادماه ۱۳۹۹